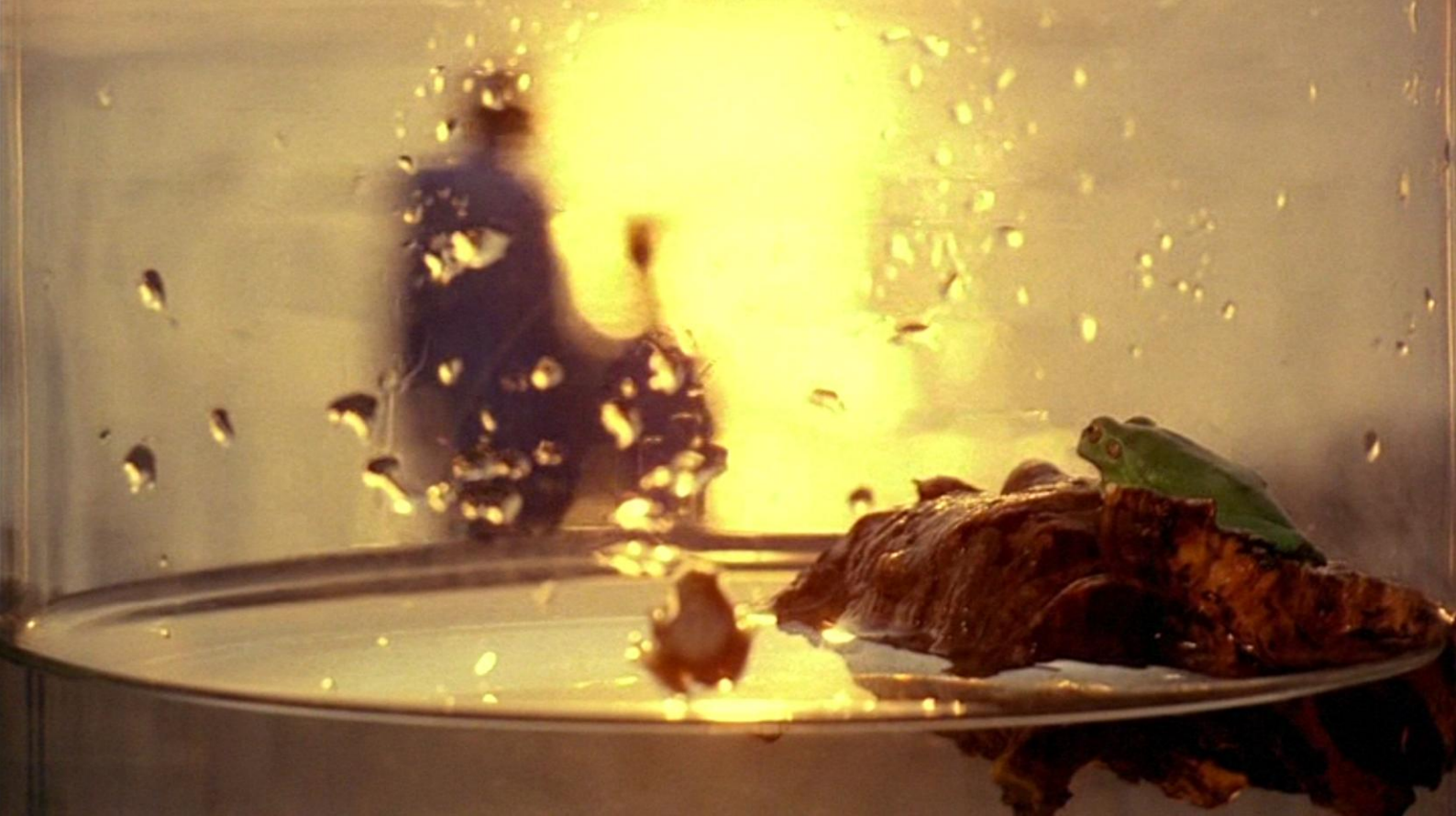




ویرانه‌ها و بیابان‌ها؛ فیلم‌های آخرالزمانی مارکو فرره‌ری

(مصاحبه‌ی مونیکا ریپتو با مارکو فرره‌ری)

برگردان مهدی فتوحی

تصویر: دو نما از فیلم‌های مارکو فرره‌ری؛ بالا: نمایی از در جستجوی سرپناه، ۱۹۷۹؛ پایین: نمایی از دیلینجر مرده/ست، ۱۹۶۹



fold-era.com

ویرانه‌ها و بیابان‌ها؛ فیلم‌های آخرالزمانی مارکو فررری

(مصاحبه‌ای از مونیکا رپتتو با مارکو فررری)

برگردان مهدی فتوحی

برگرفته از متن «آپوکالیپس و سینما»

- در آغاز کلمه بود، بعد...
- حالا دیگر چیزی جز بیهودگی کلمه نیست. ناممکن‌بودگی کلمه هست. زیرا به زعم من اینک به قدری اوضاع وخیم شده که واژه دیگر به کار نمی‌آید. بدیهی است که همچنان سخن گفته می‌شود. ولی واژگانی نظیر عشق و نفرت و همه‌ی این ابداعات دیگر به درد نمی‌خورند.
- با این همه اشخاص کماکان به عشق و کین ادامه می‌دهند.
- کماکان به انجام کارهایی ادامه می‌دهند که خودشان عشق و نفرت می‌نامند. ولی چیزها را با واژگانی نام‌گذاری می‌کنند که درخور نمایش کاری که می‌کنند نیستند. وانگهی واژه ابداع کسی است که مسلط است. ابداع سامانه‌هاست.
- ولی شما هم واژه را در سینمایتان به کار برده‌اید.
- بستگی دارد. در دیلینجر مرده است^۱ واژه‌ای وجود ندارد. اگر هم آن را به کار بگیرم از آن استفاده کرده‌ام و دیگر چیز بیهوده‌ای نیست. يك شرّ اجباری است. وحشت، مرگ، زندگی و شرافت. همه‌ی این واژگان برای حکومت بر مردم ابداع و آماده و نهاده شده‌اند. آن هم به شیوه‌ای متفاوت با آن چه روی می‌دهد. بگذار از آخرالزمان سخن بگویم. واژه پیش از آخرالزمان می‌آید. پس از آخرالزمان دیگر نمی‌توانی همان سامانه‌هایی را که پیشتر به کار می‌بردی به کار ببری. واژه در آغاز است و بعد شیوه‌های سخن گفتن می‌آیند و بعد آخرالزمان و بعد از آخرالزمان دیگر بیهوده است. همه چیز به پایان رسیده. با این همه مردم با سایه‌ای از واژگان همچنان به سخن گفتن ادامه می‌دهند.
- ولی مثلاً در دیلینجر همه می‌میرند و آنگاه دریا هست و يك زن با يك پسر بچه.
- چون ما داشتیم از زن و پسر بچه سخن می‌گفتیم...
- بله. زن و پسر بچه هستند ولی این چیزی دیگر است. زن و پسرش سامانه‌های خود را دارند و همیشه هم رابطه‌ای خارج از سامانه‌ی واژگانی داشته‌اند. واژه مذکر است. رابطه‌ی زن با پسرش يك رابطه‌ی تنانه و جسمانی است. هر نوزاد پسری برای بار نخست پستان‌های مادر خود را لمس می‌کند. این مادر است که کون بچه را می‌شوید و به خایه‌های او دست می‌زند، خلاصه همه‌ی اینها گفتگوهای فراواژگانی‌اند.
- به نظر می‌رسد برداشت شما از زن بسیار دور است از اتهام زن‌ستیزی که به شما روا می‌دارند.
- تصویر زنی که مردم در ذهن خود داشتند و به خاطر آن مرا متهم کردند به زن‌ستیزی مربوط می‌شود به مریم عذرا که از مفاهیم کهن اخلاق مسیحی است. یعنی زن مادر است و مریم و عذرا و از این قبیل. گمان می‌کنم اکنون زنان بهتر از مردان‌اند.
- در فیلم در جستجوی يك پناه^۲، شما پنینی را واداشته‌ای بگوید تلویزیون پنجره‌ای است به روی دنیا که تن را متلاشی می‌کند و روح را سرگرم یا به عکس.
- سخن گفتن از تلویزیون در ایتالیا بیهوده است. اینجا خیلی از تلویزیون صحبت می‌کنند. ولی تلویزیون همیشه گره خورده به کسی که می‌خواهد ارباب تلویزیون و ایتالیا باشد. در بخش‌های دیگر دنیا ولی چیز دیگری است. واقعاً پنجره‌ای رو به دنیا است.
- در تلویزیون تصاویر مورد مصرفی متفاوت با سینما دارند.
- بدیهی است که در سینما تصاویر آناشستی و سیاسی‌اند. در تلویزیون متفاوت است.
- بازگردیم به مضمون آخرالزمان. واپسین تازیانه، از مجموع تازیانه‌هایی که به زمین می‌خورند، ستاره‌ای است موسوم به آسنتریو که سقوط می‌کند به روی زمین و آب‌ها را می‌آلاید. در اوکراین این آسنتریو، چرنوبیل بوده است.
- چرنوبیل هیچ چیز تازه‌ای نیست. حالا همه‌ی دنیا دارند از چرنوبیل سخن می‌گویند. ولی بیش از صد سال است که انرژی هسته‌ای روی زمین هست. پیش از این آسنتریو در طول جنگ بسیاری با بمب‌های اتمی کشته شده بودند. آنها چرنوبیل را علم کردند چون روسی بود. همین الان فرار انرژی را در مراکز اتمی فرانسوی هم داریم. آنچه بیشتر تاثیر می‌گذارد این است که چرنوبیل روسی است. آلودگی اتمی يك امر قطعی است ولی در همین زمان چیزهای دیگری هم هست. جهان آینده را باکتری‌ها و میکروب‌ها تهدید می‌کنند. بیماری‌های دیگری مانند ابولا. سه هزار

^۱ Dillinger Is Dead (۱۹۶۹)

^۲ Seeking Asylum (Chiedo asilo), ۱۹۷۹

باکتری ابولا پیش از خروج وجود داشته‌اند. فکرش را بکن چه تعداد ابولا الان در این فرش هستند؟ این زیر سی میلیون موجود زنده دارند می‌جنبند و احتمالاً یکی‌شان خسته می‌شود و روزی می‌پرد بیرون. ما باید همیشه آماده باشیم. چون آنها وحشتناک و خشن‌اند. اگر دیده باشی‌شان می‌دانی که زشت‌اند. با میکروسکوپ الکترونی می‌توانی ببینی‌شان.

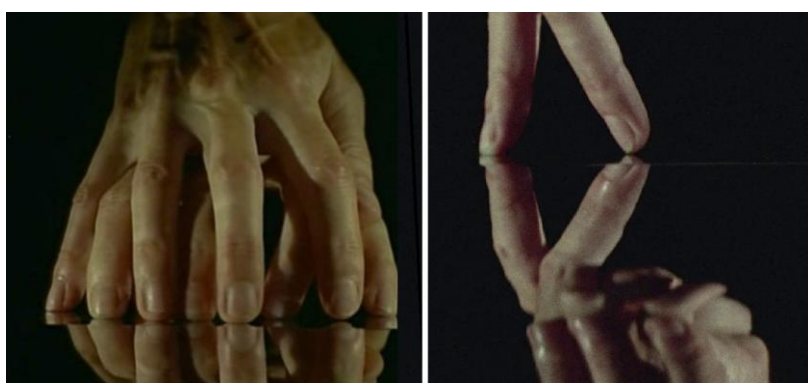
- چون به طور معمول دیده نمی‌شوند کمتر می‌ترسانند.
- بله. همین‌طور است. ولی وقتی درباره‌اش صحبت کنی تخیل‌ت کار می‌کند و آن وقت است که می‌پرند بیرون.
- امروز هم باید انقلاب را به بچه‌های سه ساله آموزش داد؟
- بچه‌ها بهتر است در پنج سالگی انقلاب کنند. چون باید برسند به حدی که بتوانند بگویند ما را واگذارید تا کشفیاتی را که دلمان می‌خواهد بکنیم.
- شما بچه هم دارید؟
- نه. به همین خاطر نخواستیم چون باور نداشتیم بتوانم آزادشان بگذارم. بچه‌ها باید این کار را بکنند. ما هنوز این را نمی‌دانیم. انسان بزرگسال هرگز کشفی نکرده است و هرگز به پایان اکتشافاتش نرسیده است. بلافاصله در پنج شش ماهگی بچه‌ها متوقف می‌شوند. به آنها می‌گویند ولش کن ما می‌دانیم جهان چگونه پیش می‌رود. ما همه‌چیز را کشف کرده‌ایم. در حالی که این ما هستیم که نیاز داریم از بچه‌ها بیاموزیم جهان چگونه است.
- پس هنوز در آغاز راهیم و هنوز به آخرالزمان نرسیده‌ایم.
- نه. آخرالزمان را گذرانده‌ایم. تو هر جور دوست داری بنامش. چون در گذشته و حال همه چیز دگرگون شده است. حالاً لازم است انسان را از نو آفرید. باید گفتمان کرد. روزی روزگاری اتحاد جماهیری وجود داشت. حالا باید اتحاد جماهیر جهانی درست کرد یا گذاشت و دید بچه‌ها چگونه جهان‌شان را خلق می‌کنند. ما خدا را آفریدیم چون انسان را کشتیم. باید از جایی آغازید. همه داریم از جفت‌ها سخن می‌گوییم. جفت‌ها. مگر مشکل جفت‌ها چیست؟ باید از نو آغازید. کمی فکر کنید: تا ۲۰ سال آینده دیگر در خانواده فقط یک نفر نمی‌تواند کار کند. چه روی می‌دهد اگر انسان بازآفرینی نشود. دیگر مشاغل وجود نخواهند داشت. بیش از دو میلیون پست شغلی. نه اینجا. نه در رم و نه در پاریس. نه در چین. ایتالیا بیرون از این ماجراست. یک چیز دیگر است. نمی‌دانم. کشوری است که در پیله‌ی خود حبس شده. شاید سرنوشت ما این بوده که در سوی افریقا قرار بگیریم. شاید می‌بایست یک کشور افریقایی می‌شدیم و ناپل می‌شده پایتخت مدیترانه. نمی‌دانم.
- ناپل پایتخت مدیترانه و بچه‌ها در قدرت.
- بله. بچه‌ها در قدرت. لازم است کشف‌شان کنیم و بمانیم و ببینیم چه می‌شود.



تصویر: روبرتو بنینی در نمایی از در جستجوی سرپناه (مارکو فرره‌ری، ۱۹۷۹)

- شما آیا تا به حال کشفی هم کرده‌اید؟
- نه. من دارم می‌بینم. البته چند کشف کرده‌ام. مثل این که مرد هرگز پیروز نخواهد شد و زن از لحاظ جنسی قوی‌تر از مرد است. زیرا یک زن می‌تواند بیست بار در روز عشق‌بازی کند. ولی مرد فقط تا سه بار می‌تواند این کار را بکند. پس بنا به همین پیش‌فرض گمان می‌کنم باید همه چیز را دگرگون کرد.
- می‌خواهید بگویند که زنان نقش متفاوتی دارند؟
- آه. بله. شاید هم یعنی این که یک جفت باید همه چیز را به هم بریزد و از نو بسازد. چون پس از آخرالزمان باید همه چیز را از نو خلق کرد.
- در فیلم نطفه‌ی بشر^۳، دو شخصیت سعی دارند تا پس از ویرانی همه‌جانبه انسانی نو بیافرینند. ولی شکست می‌خورند.

^۳ Il seme dell'uomo (The Seed of Man), ۱۹۶۹



تصویر: چپ؛ پوسترهای فیلم نطفه‌ی بشر (۱۹۶۹)، راست؛ نمایی از بازی انگشت‌ها در دیلینجر مرده است (۱۹۶۹).

- خب. چون بزرگسال‌اند. جهان نو هرگز اینچنین زاده نمی‌شود. تنها چیزی که می‌دانم این است که باید همه‌ی آزمون و خطاها را به بچه‌ها واگذار کرد و دید چه چیزی از آن بیرون می‌آید و دید آنها چگونه وضعیت خود را تشخیص می‌دهند. باید بیشتر با هم باشیم و بیشتر سخن بگوییم و آواز بخوانیم. هر کاری که می‌خواهند بکنیم و از آنها بیاموزیم. زیرا مشکلات دیگر چیزهای دیگری‌اند. مشکل کار یک بهانه و عذر است. زیرا هر چه پست شغلی کمتر شود درآمد بیشتری عاید می‌شود. چون جهان پیش می‌رود و با تکنولوژی می‌شود با ۱۵۰ لیر خانه درست کرد. وانگهی دولت‌ها باید مطلقاً مددکار باشند. باید بسیاری از مردان و زنان و کودکان را که دارند در مزارع آواز می‌خوانند همراهی کنند چون جهان همان می‌ماند. همیشه همان دستمال‌های توال‌ت در توال‌ت‌ها هست. ولی دیگر کار جهان به سر رسیده و تمام شده. قبلاً با کشتی‌هایی به امریکا می‌رفتند که در طبقه‌ی زیرین آن هفتصد برده کار می‌کردند و روزی ده تایشان می‌مردند. واژه‌هایی نظیر آزادی روی این چیزها بنا شده‌اند. البته این یک مثال در همه‌ی جهان است. حتا واژه‌هایی نظیر دموکراسی در یونان - که بسیار شبیه ایتالیای امروز است - روی شانه‌ی ستمگران زاده شده‌اند.

- بینش شما به نحو تناقض‌آمیزی میان خوش‌بینی و بدبینی در تعادل است.
- من به هیچ‌وجه خوش‌بین نیستم. درباره‌ی مسأله‌ی انسان خوش‌بین‌ام و می‌گویم لازم است بازآفرینی‌اش کرد. این یک کار اجباری است وگرنه چه کنیم اگر نتوانیم هارمونی به دست آوریم؟ انسانی که عادت کرده به کارکردن، بدون کار چه کند؟ تکرار می‌کنم. باید به مزارع رفت و به حیوانات نگاه کرد و چیزها را تغییر داد و به چیزهای دیگری بدل کرد. نه من. چون من می‌میرم. کسانی که می‌مانند. سی ساله‌ها یا آنانی که هنوز به دنیا نیامده‌اند. سی ساله‌ها پشتیبانان بچه‌هایی‌اند که تازه به دنیا می‌آیند.
- سی ساله‌های امروز می‌توانند به خود اجازه‌ی بچه دار شدن بدهند؟
- حتماً.

«»

تصویر: دو نما از دیلینجر مرده است (۱۹۶۹)

